

بازی‌ها و تنه

چوپان بازی^۱

در منطقه شیرآباد، بازی آیینی چوپان بازی، انجام می‌شد، که در آن فردی در پشت پنای بزرگ از یک چوپان عروسکی، لباس می‌پوشید و ضمن انجام دادن حرکات، به جای او حرف می‌زد.

بازی غول بیابانی^۲

این بازی، در تهران و اطراف آن اجرا می‌شد. بدین‌سان که مردی بلندقد، لباسی چسبان از سر تا پا دربر می‌کرد و بنامی از پوست سیاه گوسفند بر سر می‌کشید و به نام غول بیابانی در کوچه و بازار به حرکت درمی‌آمد. عده‌ای هم به‌عنوان تنبک‌زن و تصنیف‌خوان به دنبال او راه می‌افتادند و به این بازی شور بیشتری می‌دادند. عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من، در مورد آوازهای آنان می‌نویسد که این‌گونه می‌خوانده‌اند:

من غول بیابانم
سرگشته و حیرانم

یکی از جلوه‌های مهم استفاده از پنای، در جشن‌های آیینی چوپانان و کشاورزان ایران است

که در هر نقطه از کشور عزیزمان ویژگی‌های خود را دارد. بازی آیینی کوسه، که در جهت آیین باران خواهی اجرامی شود، مربوط به جشن‌های کهن توتل جویی توسط ایرانیان کشاورز است که در بیشتر نقاط ایران، با بهره‌گیری از پنای صورت می‌گیرد. شاهد مثال، نمونه‌هایی است که در مناطق و نواحی مختلف ایران اجرامی شود.

بازی هل هلوتک^۳

در بخشی از مناطق بختیاری، فردی را نماد کوسه انتخاب می‌کنند. این فرد باید قوی‌هیکل و درشت‌اندام باشد، سپس دو کلامواره زرد کوچک را جای گوش‌هایش در دو طرف صورتش می‌بندند. صورت وی را به پنای نرم می‌پوشانند تا جایی را نبیند، سپس زنگوله‌ای بنددار به کمر او آویزان می‌کنند و درحالی‌که بندی به کمر او بسته‌اند، سربند را به دست یکی از جوانان می‌دهند و او به راه می‌افتد. جوانان حاضر در آیین همراه آنان به راه می‌افتند و چنین می‌خوانند:

هل، هل، هلوتک
خدا بزنی باروتک
هر که به کوسه چیزی نده
هر که خبر کوسه بدونه
دل کدبانو بسوزونه

کسانی که صدای آوازهای جمع را می‌شنوند از خانه‌ها بیرون می‌آیند و به سرور صورت کوسه آب می‌پاشند و به فراخور مالی خود، پول یا جنسی را به آنان انفاق می‌کنند، تا اینکه در پایان مراسم، کسی ضامن آزادی کوسه می‌شود. کوسه نیز قول می‌دهد که تا سه روز آینده باران ببارد. این بازی آیینی با کمی تغییرات در بخش دیگری از بختیاری، تحت عنوان هل‌هل کوسه اجرامی شود.

بازی گلی، گلی‌نا^۴

در منطقه دشتستان، به هنگام کم‌بارانی، پنای از برگ‌های نخل و لباسی از شاخ و برگ‌های مختلف بر تن فردی تنومند می‌کنند، و کلاه کاغذی بر سر وی می‌گذارند و بر چوبی سوارش می‌کنند و چوبی هم به دستش می‌دهند، سپس عده‌ای از اهالی، کوچک

و بزرگ و زن و مرد، پشت سر وی راه می‌افتند و در گذرها چنین می‌خوانند:

گلی، گلی نا
شاخ زرینا
گلی اومده
دم خونتون

سی خاطر کل [تکه نان] خونتون

هر مصرع توسط یک گروه همراهی کننده خوانده می‌شود و هر صاحب‌خانه به فراخور مالی به گروه بازی کننده انفاق مالی یا جنسی می‌کند. شب، پس از این بازی شله‌گلی می‌پزند و مهرهای در آن پنهان می‌کنند. مهره از دهان هر کس بیرون آمد کتک جانانه‌ای می‌خورد تا آنکه کسی ضامن او می‌شود و فرد کتک خورده نیز ضمانت می‌دهد که باران بیارد.

بازی کوسه گلینم^۵

قشقایبی‌ها، به هنگام خشک‌سالی، فردی را نماد کوسه گلین انتخاب می‌کنند، دو گیوهٔ ملکی را به دو طرف صورت وی می‌بندند، یک هاون چوبی ویژهٔ برنج و گندم کوبی را به کمر او می‌آویزند و زنگی هم به گردنش می‌اندازند. بخشی از چهرهٔ فرد را با آرد، سفید می‌کنند و بخشی را با نیم پناهی از جنس پوست گوسفند می‌پوشانند آگاه تمام صورت را با پنام پوستی می‌پوشانند و روی آن آرد می‌ریزند. چوب‌دستی بلندی هم به دستش می‌دهند و جمع، به همراه کوسه گلین، در گذرها به حرکت درمی‌آیند و آوازهایی زیبا می‌خوانند. هر صاحب‌خانه که آنان را می‌بیند، آرد، روغن، پول یا شیرینی به آن‌ها می‌دهد. با آردهای فراهم‌شده، نان ویژه‌ای می‌پزند و درون آن یک ریگ پنهان می‌کنند. آن ریگ از دهان هر کس که بیرون آمد کوسه گلین با چوب او را می‌زند. در

این بین، مردم میانجی‌گری و فرد را آزاد می‌کنند. او نیز سر به آسمان بلند و دعا می‌کند که به حرمت آبرویش باران بیارد.

بازی رابجری^۶

در منطقهٔ گیلان و تالش، به هنگام فرارسیدن نوروز، بازی رابجری به اجرا درمی‌آید. بدین‌سان که فردی تنومند، با پناهی نرم از پارچه که بر چهره و سر می‌کشید، و خود را به صورت ناشناس درمی‌آورد، سپس پوست گوسفندی را به پشت خود می‌بست و خود را با آرایش ویژه‌ای به شکل آهو درمی‌آورد. با مرد آهونما، یک نفر فانوس کش همراه می‌شد تا انفاق‌ها و هدایای مردم را جمع‌آوری کند و نفر دیگری که دایره می‌زد و آواز می‌خواند آنان را همراهی می‌کرد. آهو در خانه‌ها بازی می‌کرد و شادی می‌آورد و نوروز را تبریک می‌گفت.

ناصر وحدتی، پژوهشگر و خوانندهٔ شهیر گیلان، معتقد است که این شادباش به واقع پاسخ محبت‌های مردم آبادی‌های جنگل‌نشین به بچه‌آهوان رمیمه از سرمای زمستان بود که به این خانه‌ها پناه می‌آوردند و گالش‌ها از آن‌ها چون بچه‌های بره‌هایشان نگهداری می‌کردند و پس از برف در جنگل، رهایشان می‌کردند.

غربال بازی (غربیل بازی)^۷

به این بازی، که در گویش محاوره‌ای غلبوربازی و غربول بازی نیز گفته می‌شود، یکی از کهن‌ترین خرده‌نمایش‌های آیینی در ایران، به‌ویژه بازمانده در ناحیهٔ کاشان و قمصر، است که برای ایجاد شادی و هیجان بین جمع اجرا می‌شود. فرد اجراکننده با درآوردن چهرهٔ خود به هیبتی عجیب، باعث هراس

لحظه‌ای، با خنده و مضحکه می‌گردید. این بازی، که در ایران بیشتر دیگ به سر، خوانده می‌شد، چنین بود که لوطی بازیگر نقش، با گذاشتن غربالی بزرگ بر سر چوبی صلیب‌شکل، نیمه‌برهنه می‌شد و چوب را طوری سر دست می‌گرفت که غربال بالای سرش قرار بگیرد و روی غربال را با پارچهٔ چیت سفید و یا کرباس سفید به گونه‌ای می‌پوشاندند که پنجره‌های در ناحیهٔ شکم از محل پردهٔ صفاق تا انتهای خم تهیگاهی باز می‌ماند، مابقی پارچه را درون شلوار گشاد رنگی که اکثراً قرمز بود فرو و با بند تنبان محکم می‌کردند؛ به گونه‌ای که بیشتر پارچه، در اطراف کمر بازیگر می‌ریخت و بازیگر، هرگاه که لازم می‌دانست، غربال را به‌ناگهان بالا می‌برد و به این‌سو و آن‌سو می‌جهید، چراکه هر دو پایش را محکم به هم می‌بستند تا فقط بتواند بجهد و غلت بزند. روی شکم بازیگر نیز، با دوده، روغن و سرخاب و سفیداب و ذغال، نقش دو چشم و بینی و دایره و بیضی‌هایی نامرتب می‌کشیدند، بدین ترتیب با هر حرکت و نفس‌گیری و نفس‌کشی، شکل‌های غریبی به وجود می‌آمد که هنگام توأم شدن با نعره‌ها و سوت زدن‌هایی که انجام می‌شد، باعث خنده و تفریح می‌گردید. معروف‌ترین لوطی کاشان که این بازی را با برادرش انجام می‌داد لوطی غلام نام داشت.

او عموی آقای علی‌اکبر نوازش‌زاده بود که این هنر را به ایشان آموخت ولی او از سال ۱۳۵۵ دیگر این نمایش را اجرا نکرد.

طاووس بازی (طاووسه بازی)^۸

برای ساختن پنام بزرگ این بازی، ابتدا بدنهٔ طاووس را با کمک دو چوب و یک غربال و دو دستکاله (گونه‌ای داس) فراهم می‌کردند. دو

دستکاله را با پارچه به هم می‌بستند و به بدنه وصل می‌کردند. سپس با دو قاشق چوبی بلند که در قسمت جلو وصل می‌شد، گردن و سر، شکل می‌گرفت. سپس با پارچه‌های حریر و اطلس رنگی، بدنه را می‌پیچیدند و شکل می‌دادند و در قسمت انتهایی بدنه، روی غربال با پر طاووس تزئین می‌شد و بازیگر با لباسی سبز، به داخل این پنাম می‌رفت و با ضرب‌آهنگ تنبک و دایرة زنگی، حرکات خود را با پریدن و گردن انداختن و پرپر زدن و روی پنجه پا دویدن، انجام می‌داد. اگر کسی قصد اذیت داشت، بازیگر که دسته‌های دستکاله را زیر پارچه در دست داشت به سویش نشانه می‌رفت و بر صورتش می‌کوبید. حرکات دستکاله، شکل پر زدن طاووس را به خوبی نمایان می‌کرد، علاوه بر آنکه نرمش بدنی بازیگر در پریدن، ایستادن و دانه برچیدن و چرخیدن، لحظات تماشایی فریبنده‌ای ایجاد می‌کرد. این بازی که در مناطق کاشان، قمصر، قهرود، نطنز و نوش‌آباد رایج بود بیش از سی سال است که دیگر اجرا نمی‌شود.

کفتار بازی^۹

برای این بازی که در مناطق کاشان، قمصر، قهرود، نایین، کاشمر و نیشابور اجرا می‌شد دو تکه چوب بسیار سبک انتخاب می‌کردند و به صورت منقار و پوزه کفتار می‌تراشیدند و صیقل می‌دادند. انتهای چوب‌ها به گونه‌ای گود می‌شد که وقتی با کش و نخ به جلوی فکین بالا و پایین بسته می‌شد با هر حرکت لب و دهان بازیگر به هم بخورد. در صورت نبودن چوب از برگ نی استفاده می‌کردند. پس از آن پنام پوستواره‌ای را بر سر می‌کشیدند و پیراهنی از پوست نیز بر تن می‌کردند. بعد از آنکه این لباس آماده می‌شد بازیگر با ضرب‌آهنگ تنبک و دایرة زنگی، حرکات کفتار گونه انجام می‌داد که بازی او، باعث خنده و شادی مردم می‌گردید. در برخی نقاط داستان گونه‌ای نیز به آن افزوده بودند.

صورت بازی^{۱۰}

صورت بازی، در حقیقت خود یک بازی نمایشی جنگ‌وار از کلام، حرکت و موسیقی با زمینه‌های انتقادی بود که هر کدام از صورتک‌ها، یک قسمت از انتقاد را به عهده داشت. در ابتدا، چهار پنام چوبی در چهار رنگ قرمز، سیاه، سفید و زرد با چهره انسانی غلو شده، آماده می‌گردید. آرایش پنام‌ها شخصیت آن‌ها را نمایان می‌کرد. بالای پنام قرمز، پارچه‌ای بسته، و چشم‌هایش به صورت زنانه آرایش می‌شد که «باجی حلیمه» نامیده می‌شد. پنام سفید، موهایش فکلی ژیکولویی نقاشی می‌شد و پشت لبش سبیل هیتلری می‌کشیدند و پایونی به گردنش می‌آویختند. این پنام «مستفرنگ» نامیده می‌شد.

پنم زرد با چشمانی غمگین و چهره‌ای رنجور، نقاشی می‌شد و موهایی ژولیده بر کناره صورتش می‌چسبید تا نام «عاشق پیشه» به خود بگیرد و آن نقش را اجرا کند.

پنم سیاه، با چشمانی سرخ، هیز و از حدقه درآمده و ریش بزی و لپ‌هایی درشت، چهره‌ای خبیث از دوروبان و منافقان و بدکاران و بدطینتان و ضدمذهبان را می‌نمایاند و نامش گاه «سحاقچه» و گاه «مُل یوسف» بود.

پنم‌ها را می‌شد روی پایه‌ای چوبی سوار کرد تا هر چهار پنام در دستان یک بازیگر قرار بگیرد، تا هر زمان که مطرب نوازنده، شخصیت مورد نظر را صدا می‌زد بازیگر، درحالی که پشت به تماشاچی داشت، پنام آن شخصیت را به چهره می‌زد و پاسخ مرشد نوازنده را می‌داد.

بازیگر صورت‌باز، می‌بایست توانایی‌های صوتی، به لحاظ تغییرات صدا را بر اساس شخصیت‌های پنام‌ها می‌داشت و علاوه بر آن، از نرمش بدنی ویژه‌ای برای اجرای حرکات مربوط به شخصیت فیزیکی پنام‌ها

بر خوردار می‌بود تا بتواند در پارهای موارد، غلو در حرکات را جاشنی کارش کند. او همچنین باید به لباس فرنگی، قبا و لباده، چادر زنانه و کت و شلوار ژنده و یاره مجهز می‌بود تا به هنگام ایفای نقش، ظاهر خود را به اصل تیپ، نزدیک سازد.

نکته دیگر اینکه: گاه نیز هر پنام بین اعضای یک خانواده لوطی و در این اواخر (حدود سی سال پیش) بین اعضای گروه تقسیم می‌شد و آنان هر کدام بر اساس تیپ، نقش خود را ارائه می‌کردند.^{۱۱}

الاغ بازی^{۱۲}

در این بازی، از دو غربال و تخته‌های موازی، بدنه الاغ ساخته می‌شود و با طناب روی شانه‌های بازیگر محکم می‌شود و بازیگر بدین ترتیب، در میان بدنه الاغ قرار می‌گیرد. با استفاده از مجموعه چارپایی مرده و محکم کردن آن بر چوبی بلند سر و گردن الاغ شکل می‌گیرد که تزئینات به این بدنه‌ها وصل می‌شود. بازیگر با نمانی نرم از جنس پارچه یا پوست یا نمد چهره خنده‌آوری به خود می‌دهد و بدین ترتیب آماده بازی می‌شود و با پریدن، دویدن و جفنگ‌پرانی و آوازهای مضحک خواندن، لحظاتی شاد پدید می‌آورد.

اسب چوبی (کرت بازی)^{۱۳}

این بازی آیینی در بیشتر مناطق و نواحی ایران به اجرا درمی‌آمده است و در طول تاریخ خود عناوین مختلفی داشته است اما آنچه که امروزه به آن برمی‌خوریم، عناوینی چون: کرج امعرب کرز فارسی، ا. کرت بازی، گهر لاکندی، اسب چوبی، سوار بازی و اسب آدم بازی است. این بازی آیینی که مربوط به زمان نوروز تموزی است، در مسیر تاریخ تا به امروز از حالت یک بازی آیینی حماسی اسطوره‌ای، به یک بازی شادی‌آفرین تبدیل گردیده است که بیشتر در اعیاد قومی و جشن‌های پیوند، برگزار می‌گردد و هر کس به فراخور درک خود، آن را تفسیر می‌کند.

به هر حال، برای اجرای این بازی، با استفاده از دو غربال و دو چوب بلند و متصل کردن آن‌ها به هم، بدنه کره اسب ساخته می‌شود. یک غربال دیگر در قسمت پشت قرار می‌گیرد تا کمر و باسن اسب را کامل کند. با استفاده از چوبی بلند و مجموعه چارپایی مرده، گردن و سر، فراهم می‌شود و بدنه فراهم‌شده با پارچه قرمز بلندی که به قد بازیگر مرد، تا روی زمین می‌رسد تزئین می‌شود، به گونه‌ای که برگ و جئل اسب را در سنگ‌نگاره‌های باستانی می‌نمایاند. پس از آنکه بدنه آماده شد، بازیگر به درون بدنه می‌رود و آن را بر اندام خویش، به وسیله دو طناب که بر شانه‌هایش قرار می‌گیرد، محکم می‌کند و خود، زیر پناهی چادرسان، پنهان می‌گردد



و شمشیر به دست، به میدان می‌تازد و به نبرد با مردی می‌پردازد که چهره خود را سیاه کرده است و لباسی از پوست به تن دارد و شمشیر به دست، سرنا و دهل نواز با آهنگ‌هایی که می‌نوازند بازی اسب چوبی را پرهیجان تر می‌سازند و بر شادی و نشاط مردم می‌افزایند.^{۱۴}

رشکی و ماسی^{۱۵}

این بازی، یکی از کهن‌ترین بازی‌های پنامی ایران است که از روز دهم بهمن، هم‌زمان با جشن سده، آغاز می‌شد و تا پایان بهمن‌ماه ادامه پیدا می‌کرد. در این بازی رشکی و ماسی، پیراهن و شلواری سرخ‌رنگ می‌پوشیدند و دامنی که دور تادور آن تشتک‌دوزی شده به پا می‌کردند، یک کلاه بوقی مقوایی، که روی آن پولک‌دوزی شده و زنگوله و منگوله از آن آویزان بود بر سر می‌گذاشتند و پنامی مقوایی، به نمادی خنده‌آور به صورت می‌زدند، چند زنگوله هم که به نخ کشیده شده بود به دست می‌گرفتند تا در موقع لزوم تکان دهند. یک نفر دایره‌نواز و یک نفر تنبک‌زن هم در کنار آن‌ها کار نواختن را انجام می‌دادند. این گروه به خانه‌ها، محله‌ها، گذرها، سر می‌کشیدند و بسا آوازهای خود، مردم را در هوای سرد به گرمی ششور و شادی دعوت می‌کردند. نمونه آوازهایی که می‌خواندند چنین بوده:

رشکی و ماسی اومده
اونی که می‌خواستی اومده
روده و پوده اومده
هر چی که بوده اومده

ناقالی کوسه^{۱۶}

این بازی آیینی نیز از کهن‌ترین بازی‌های ایران است که در روز جشن سده آغاز می‌شد و تا پایان بهمن ادامه پیدا می‌کرد. در این بازی پنج تن شرکت می‌کردند؛ یک نفر از آنان چله کوچک، دیگری چله بزرگ و سومی داماد (کوسه)، چهارمی عروس و پنجمی فرد میانجی‌گر را بازی می‌کردند. نقش عروس را پسر بچه‌ای بازی می‌کرد که لباس هایش دخترانه و رنگارنگ بود. مابقی افراد به غیر از میانجی، پنامی نرم از پوست گوسفند را بر سر می‌کشیدند به گونه‌ای که فقط چشم‌ها و دهان آن‌ها پیدا بود. این افراد با دو نفر نوازنده سرنا و دهل، در کوچه و خیابان به راه می‌افتادند و برای جلب مردم و ایجاد ششور و شادی، چله بزرگ و کوچک به جان هم می‌افتادند و جنگ زرگری می‌کردند و میانجی در مغلوبه نبرد انسان دخالت و انسان را از هم جدا می‌کرد. در عین حال آوازهایی هم می‌خواند که مردم با او هم‌خوان می‌شدند مانند:

ناقالی گنده‌گنده

چیزی به عید نمونه

ناقالی گنده‌گنده

چل رفته، پنجاه مونده

ما، سالی یه بار می‌ایم

دعاگوی شما ایم

گله داشتیم، رمه داشتیم

پشت کوه، کنگر می‌کاشتیم

سگمون نون و کره می‌خورد

خودمون آرزوشو داشتیم

در برخی نقاط ایران، این بازی به صورت سه‌نفره انجام می‌شد.

کوسه‌بازی^{۱۷}

این بازی نیز، از بازی‌های آیینی کهن ایرانیان است که در بسیاری از مستندات تاریخی، پس از اسلام نیز، ثبت و ضبط گردیده است و مربوط به طبقه چوپانان و کشاورزان بود. در بیشتر مناطق و نواحی ایران یک یا دو چوپان، بازیگر این بازی آیینی پنامی می‌شدند. چوپانی که کوسه می‌شد پوستینی را وارونه می‌پوشید^{۱۸} و کمرش را با طنابی کلفت می‌بست. در اطراف پوستین، بنا به باورهای قومی، زنگ، زنگوله، قر و کرچه وصل می‌کردند، سپس، پنامی از کلاه نمادی یا پوست سیاه گوسفند بر سر و گردن می‌کشیدند و جای چشم‌ها و دهان را باز می‌گذاشتند. بنا به باورهای

قومی منطقه‌ای روی این پنام، دو شاخه جارو، دو پر مثل شاخ، یک قاب گوسپند و آیینیه کوچک نصب می‌شد. بازیگر دوم، که جوان‌تر بود، لباسی زنانه و رنگارنگ بر تن می‌کرد و می‌شد عروس کوسه. کوسه خود، شلوار پاجه گشاد و کفش چوپانی (چاروقی جرمی) به پا می‌کرد. چوب ویژه چوپانی هم به دست می‌گرفت و با دایره‌نواز، یا دهل و سرنازان به راه می‌افتادند و به کوچه و بازار و گذر و روستاها، سر می‌کشیدند و از پایان چله بزرگ تا آخر بهمن‌ماه در برخی نقاط از ابتدای ماه اسفند تا دهم آن بازی آیینی خود را انجام می‌دادند و شور و شادی و گرمای زندگی را به میان مردم می‌بردند.

از آنجا که بیشترین بازی آیینی کوسه، با نام‌های گوناگون و تغییرات مختصر بین ترک‌زبانان ایران رواج دارد می‌توان آن را ویژه ترک‌زبانان ایران دانست.

این بازی، با نام‌های کوسه، کوسه الوندی، کسه چوپان، کوسه گلین، کوسه هالای، کوسه گلدی، کوسه گلدن، کوسه برومنیدن، کوسه مردان، قارا کوسا، کوسه کوسه و کوسه یاغیش رواج داشته است، اما این بازی در طول چهل سال اخیر از میان رفته و در برخی نقاط انگار ه‌هایی از آن بازمانده است.

سخن یا پانی

پاسداری و نگاهداری آیین‌ها و به‌ویژه بازی‌های

آیینی در هر شکل و گونه آن، که خود دستاوردهای هنری و باورمدارانه نیاکان ما را نشان می‌دهند، ضروری و لازم است. در جهان امروز بسیاری از مردمان، رنج به جان می‌خرند و برای دیدن جایگاه‌ها و بناهای کهن هزاران فرسخ راه می‌پیمایند و در این راه سختی و مرارت فراوان می‌بینند تا به آنچه که در اندیشه دارند دست یابند. پس باید به آنان آموخت که هر منطقه و ناحیه کهن آثار هنری، معنوی و اساطیری نیز دارد که باید به آن‌ها توجه کرد.

اهمیت ریشه‌یابی آیین‌ها و بازی‌های آیینی در زمان ما بسیار است، افسوس آنانی که باید، دست روی دست نهاده‌اند!

هنگامی که فقط نقش یک پنام ما را به تاریخی پنج تا شش هزار ساله می‌برد، باید برای آنچه که در زمان برای نسل ما بازمانده تلاش و کوشش خود را به کار ببریم تا جلوات و آثار بهتری برای این میراث‌های کهن بیابیم و هرگز نیندیشیم که تاریخ و تمدن ما ۲۵۰۰ ساله است؛ تمدنی که آثار تابیش از ۷۰۰۰ ساله‌اش را بسیاری احمقانه و مجذانه نادیده می‌گیرند و حاضر نیستند در جهت نگارش تاریخی نوین برای تمدن کهن ایرانی ایمانی گامی بردارند! ای کاش دستگاه‌های عریض و طویل و پرطمطراق فرهنگی و هنری با بودجه‌های کلانی که در اختیار دارند، به جای ارائه کارهای آمارساز، وقت پرکن و رفع تکلیفی، به فکر ارائه طرح و برنامه‌ای در جهت شناخت‌های نو، بودند؛ به طور مثال دایره‌المعارف هنرهای آیینی را پی‌ریزی می‌کردند، که امیدواریم چنین شود، ان‌شاءالله.

پی‌نوشت

1. Chupān bāzi.
2. Qul Bīyābāni.
3. Hal Halunak.
4. Geṭi gelinā.
5. Kusa galinom.
6. Rābechere.
7. Qarbāl bāzi.
8. Tāvus bāzi (Tovsē Bāzi).
9. Kaftar bāzi
10. Surat Bāzi

۱۱. شرح مجلس این بازی را در نوشته‌های نگارنده در فصلنامه *تفاتیتر*، شماره ۳۱، ۳۲ و ۳۳ تاریخ تابستان تا زمستان ۱۳۸۱ بخوانید.

12. Olāg Bāzi

13. Ashe chubi (korrebāzi)

۱۴. در مورد این بازی و ریشه‌های آن، به متن سخنرانی نگارنده، در مجله نمایش دوره جدید شهریور ۱۳۸۱ رجوع کنید.

15. Reshki o massi

16. Nāyāli kuse

17. Kuse bāzi

۱۸. گاه به جای پوستین از شولای نم‌دین، که آن را وارونه می‌پوشند استفاده می‌کنند، گاه نیز لباس بومی پاره‌شده و چراده‌ای را بر تن می‌کنند. در هر منطقه این لباس نام ویژه‌ای دارد.